

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۲

آیه ۲۵ - ۲۹

آیه و ترجمه

و استبقا الباب و قدت قمیصه من دبر و الفیا سیدها لدا الباب قالت ماجزاء من اراد باهلك سوءا الا ان یسجن او عذاب الیم ۲۵  
قال هی رودتنی عن نفسی و شهد شاهد من اهلها ان كان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الكذبین ۲۶  
و ان كان قمیصه قد من دبر فكذبت و هو من الصدقین ۲۷  
فلما رءا قمیصه قد من دبر قال انه من كیدكن ان كیدكن عظیم ۲۸  
یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبك انك كنت من الخاطین ۲۹  
ترجمه :

۲۵ - و هر دو بسوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف راتعقیب می کرد و پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند! آن زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟!.  
۲۶ - (یوسف) گفت او مرا با اصرار بسوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش روپاره شده آن زن راست می گوید و او از دروغگویان است.  
۲۷ - و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می گوید و او از راستگویان است.  
۲۸ - هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت این از مکر و حيله شماست که مکر و حيله شما زنان عظیم است.  
۲۹ - یوسف! از این موضوع صرف نظر کن، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۳

تفسیر :

طشت رسوائی همسر عزیز از بام افتاد!

مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریباً مایوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه‌گر و هوسهای سرکش‌نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه‌بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود، و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد (و استبقا الباب و قدت قمیصه من دبر).

استباق در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، و قد به معنی پاره شده از طرف طول است، همانگونه که قط به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم کانت ضربات علی بن ابیطالب (علیه السلام) ابکارا کان اذا اعتلی قد، و اذا اعترض قط: ضربه‌های علی بن ابیطالب (علیه السلام) در نوع خود بی سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می‌زد، تا بپائین می‌شکافت و هنگامی که از عرض، ضربه می‌زد دو نیم می‌کرد.

ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می‌گوید: آن دو، آقای آن زن رادم در یافتند (و الفیا سیدها لدی الباب).

الفیت از ماده الفاء به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به سید به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن‌ها شوهر خود را سید خطاب می‌کردند، و در فارسی امروز هم زنان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۴

از همسر خود تعبیر به آقا می‌کنند.

در این هنگام که همسر عزیز از یکسو خود را در آستانه رسوائی دید، و از سوی دیگر شعله انتقام‌جوئی از درون جان او زبانه می‌کشید، نخستین چیزی که بنظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، صدا زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟! (قالت ما جزاء من اراد باهلك سوء الا ان يسجن او عذاب الیم).

جالب اینکه این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوائی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر اهلک (خانواده

تو) می‌خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توام نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد!، این سخن بی‌شبهات به گفتار فرعون مصر در عصر موسی (علیه‌السلام) نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می‌گفت ایس لی ملک مصر: آیا کشور مصر از آن من نیست (زخرف - ۵۱) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر، و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت: این دوبرادر (موسی و هارون) می‌خواهند شما را از سرزمینتان! خارج سازند، یزیدان ان یخرجاکم من ارضکم (طه - ۶۳).

نکته قابل توجه دیگر اینکه همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آنچنان که گوئی اصل مساله مسلم است، و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه‌ای که می‌بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حيله‌گری او است.

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۵

و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می‌گوید و بعد گوئی به زندان هم‌قانع نیست، پا را بالاتر می‌گذارد و از عذاب الیم که تا سر حد شکنجه و اعدام پیش می‌رود، حرف می‌زند.

یوسف در اینجا سکوت را به هیچوجه جایز نشمرد و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و گفت: او مرا با اصرار و التماس به سوی خود دعوت کرد (قال هی راودتنی عن نفسی).

بدیهی است در چنین ماجرا هر کس در آغاز کار به زحمت می‌تواند باور کند که جوان نو خاسته برده‌ای بدون همسر، بی‌گناه باشد، و زن شوهردار ظاهراً با شخصیتی گناهکار، بنابراین شعله اتهام بیشتر دامن یوسف را می‌گیرد، تا همسر عزیز را!!

ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان و پاکان است، اجازه نمی‌دهد، این جوان پارسای مجاهد با نفس در شعله‌های تهمت بسوزد، لذا قرآن می‌گوید: در این هنگام شاهدهی از خاندان آن زن گواهی داد، که برای پیدا کردن مجرم اصلی، از این دلیل روشن استفاده کنید: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، آن زن، راست می‌گوید، و یوسف دروغگو است (و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین).

و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده است، آن زن دروغ می‌گوید و یوسف

راستگو است (و ان کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصادقین).  
چه دلیلی از این زنده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به‌پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت سر پاره می‌شود، و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۶

کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد، و چه جالب است که این مسأله ساده پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی‌گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او، و دلیلی بر رسوائی مجرمی گردد!  
عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید، و در پیراهن یوسف خیره شد، و هنگامی که دید پیراهنش از پشت سر پاره شده (مخصوصاً با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است (فلما رأ قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کید کن عظیم).  
در این هنگام عزیز مصر از ترس اینکه، این ماجرای اسفانگیز برملانشود، و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سر پوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو (یوسف اعرض عن هذا).  
سپس رو به همسرش کرد و گفت: تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی (و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین).  
بعضی گفته‌اند گوینده این سخن، عزیز مصر نبود، بلکه همان شاهد بود، ولی هیچ دلیلی برای این احتمال وجود ندارد، بخصوص که این جمله بعد از گفتار عزیز واقع شده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۷

نکته ها :

۱ - شاهد که بود؟.

در اینکه شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز رابه این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی‌گناه را از گنهکار آشکار نمود، در

میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود، و کلمه «من اهلها» گواه بر این است، و قاعده‌مرد حکیم و دانشمند و با هوشی بوده است، که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکاف پیراهنی! حقیقت حال را ببیند، و می‌گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر، و در آن ساعت، همراه او بوده است.

تفسیر دیگر اینکه بچه شیر خواری از بستگان همسر عزیز مصر، در آن نزدیکی بود، و یوسف از عزیز مصر خواست، که داوری را از این کودک بطلبند، عزیز مصر نخست در تعجب فرو رفت که مگر چنین چیزی ممکن است؟ اما هنگامی که کودک شیر خوار - همچون مسیح در گهواره - به سخن آمد، و این معیار و مقیاس را برای شناختن گنهکار از بی‌گناه بدست داد متوجه شد که یوسف یک غلام نیست، بلکه پیامبری است یا پیامبر گونه!

در روایاتی که از طرق اهل بیت و اهل تسنن وارد شده به این تفسیر اشاره شده است از جمله ابن عباس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می‌کند که فرمود: چهار نفر در طفولیت سخن گفتند: فرزند آرایشگر فرعون، و شاهد یوسف، و صاحب جریج و عیسی بن مریم.

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که شهادت دهنده کودک در گاهواره بود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۸

ولی باید توجه داشت که هیچیک از دو حدیث بالا، سند محکمی ندارد، بلکه هر دو مرفوعه است.

سومین احتمالی که داده‌اند این است که شاهد، همان دریدگی پیراهن بود که با زبان حال این شهادت را داد، ولی با توجه به کلمه من اهلها (شاهد از خاندان همسر عزیز مصر بود) این احتمال بسیار بعید بنظر می‌رسد بلکه منتفی است.

#### ۲ - چرا عکس العمل عزیز مصر، خفیف بود؟

از جمله مسائلی که در این داستان توجه انسان را به خود جلب می‌کند این است که در یک چنین مسأله مهمی که ناموس عزیز مصر به آن آلوده شده بود، چگونه او با یک جمله قناعت کرد و تنها گفت از گناه خود استغفار کن که از خطا کاران بودی، و شاید همین مسأله سبب شد که همسر عزیز پس از فاش شدن اسرارش در سرزمین مصر، زنان اشراف را به مجلس خاصی دعوت کند و داستان عشق خود را با صراحت و عریان باز گو نماید.

آیا ترس از رسوائی، عزیز را وادار کرد که در این مساءله کوتاه بیايد؟ یا اینکه اصولاً برای زمامداران خود کامه و طاغوتیان، مساءله غیرت و حفظ ناموس چندان مطرح نیست؟ آنها آنقدر آلوده به گناه و فساد و بی‌عفتی هستند که اهمیت و ابهت این موضوع، در نظرشان از بین رفته‌است. احتمال دوم قویتر به نظر می‌رسد.

### ۳ - حمایت خدا در لحظات بحرانی

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می‌دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی‌ترین حالات به یاری انسان می‌شتابد و به مقتضای «یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب» از طرقي که هیچ

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۹

باور نمی‌کرد روزنه امید برای او پیدا می‌شود و شکاف پیراهنی سندپاکی و برائت او می‌گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می‌کند، و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را بخاطر پاره بودن، و روز دیگر نورآفرین دیده‌های بی‌فروغ یعقوب است، و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می‌کند، و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موکب بشیر می‌دهد!

به هر حال خدا الطاف خفیه‌ای دارد که هیچکس از عمق آن آگاه نیست، و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه‌ها چنان دگرگون می‌شود که برای هیچکس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش بینی نیست. پیراهن با تمام کوچکی که چیز مهمی است، گاه می‌شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می‌کند، آنچنان که در داستان غار ثور و هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) واقع شد.

### ۴ - نقشه همسر عزیز مصر

در آیات فوق، اشاره به مکر زنان (البته زنانی همچون همسر عزیز که ببیند و بار و هوسرانند) شده است، و این مکر و حيله‌گری به عظمت توصیف گردیده (ان کید کن عظیم). در تاریخ و همچنین در داستانها که سایه‌ای از تاریخ است، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده، که مطالعه مجموع آنها نشان می‌دهد، زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود، نقشه‌هایی می‌کشند که در نوع خود بی‌نظیر است.

در داستان بالا دیدیم که همسر عزیز چگونه بعد از شکست در عشق و قرار

گرفتن در آستانه رسوائی، با مهارت خاصی برائت خود و آلودگی یوسف را مطرح ساخت، او حتی نگفت که یوسف قصد سوء به من داشته، بلکه آنرا به عنوان یک

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۰

امر مسلم فرض کرد و تنها سؤال از مجازات چنین کسی نمود؟ مجازاتی که در مرحله زندان نیز متوقف نمی شد، بلکه به صورت نامعلوم و نامحدود، مطرح گشته بود.

در داستان همیین زن که در رابطه با سرزنش زنان مصر نسبت به عشق بی قرارش به غلام و برده خویش در آیات بعد، مطرح است، نیز می بینیم که او برای تبرئه خود از چنین نیرنگ حساب شده استفاده می کند، و این تاءکید دیگری است بر مکر اینگونه زنان.

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۱

آیه ۳۰-۳۴

آیه و ترجمه

و قال نسوة فی المدینة امرات العزیز ترود فتئها عن نفسه قد شغفها حبانها  
لنرئها فی ضلل مبین ۳۰

فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن و اعتدت لهن متکا و ءات کل وحدة منهن سکینا و قالت اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حش لله ما  
هذا بشر ان هذا الا ملک کریم ۳۱

قالت فذلکن الذی لمتننی فیه و لقد رودته عن نفسه فاستعصم و لئن لم یفعل  
ماء امره لیسجنن و لیکونا من الصغیرین ۳۲

قال رب السسجن احب الی مما یدعوننی الیه و الا تصرف عنی کیدهن اصب  
الیهن و اکن من الجهلین ۳۳

فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السميع العلیم ۳۴

ترجمه :

۳۰ - گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) بسوی خود دعوت می کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می بینیم!

۳۱ - هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد بسراغ آنها فرستاد (و از آنها



دعوت کرد) و برای آنها پستی‌های گرانقیمی فراهم ساخت، و بدست هر کدام چاقوئی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی اختیار) دستهای خود را بریدند! و گفتند منزّه است خدا این بشر نیست، این یک فرشته بزرگوار است!

۳۲ - (همسر عزیز) گفت این همان کسی است که بخاطر (عشق) او مراسرنش کردید

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۲

(آری) من او را به خویشان دعوت کردم و او خودداری کرد، و اگر آنچه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد!

۳۳ - (یوسف) گفت پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود.

۳۴ - پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید چرا که او شنوا و داناست.

#### تفسیر :

#### توطئه دیگر همسر عزیز مصر

هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم تاءکید بر کتمان داشت، اما از آنجا که اینگونه رازها نهفته نمی‌ماند، مخصوصاً در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوشه‌های شنوائی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد، و چنانکه قرآن گوید: گروهی از زنان شهر، این سخن را در میان خود گفتگو می‌کردند و نشر می‌دادند که همسر عزیز با غلامش سر و سری پیدا کرده و او را به سوی خود دعوت می‌کند (و قال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه).

«و آنچنان عشق غلام بر او چیره شده که اعماق قلبش را تسخیر کرده است» (قد شغفها حبا).

و سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند «ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم!» (انا لنها فی ضلال مبین).



روشن است آنها که این سخن را می‌گفتند، زنان اشرافی مصر بودند که اخبار قصرهای پر از فساد فرعونیان و مستکبرین برای آنها جالب بود و همواره در جستجوی آن بودند.

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۳

این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می‌کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکاری دیدند!

حتی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند، که پخش این راز بوسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آنجا ببینند! آنها شاید فکرمی کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشان! جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند، و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت، و هم آن نظر احترام آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر، یا مربی، یا صاحب نعمت بود، درمورد آنها موضوع نداشت، و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود!

«شغف» از ماده «شغاف» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آنرا در برگرفته و شغفها حبا یعنی آنچنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده، و اعماق آنرا در بر گرفته است، و این اشاره به عشق شدید و آتشین است.

«آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می‌شود: نخستین مراتب محبت همان «هوی» (به معنی تمایل) است، سپس «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است. و بعد از آن، «کلف» به معنی شدت محبت، و سپس «عشق» و بعد از آن «شغف» (با عین) یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذت می‌کند و بعد از آن «لوعه» و سپس «شغف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس تدله و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله «هیوم»

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۴

است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند.

این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوائی نبود، یا خود عزیز که او تاءکید بر کتمان می‌نمود، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کاربعید می‌نمود، اما بهر حال اینگونه مسائل آنهم در آن قصرهای پر از فساد - همانگونه که گفتیم - چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت، و سرانجام از زبان تعزیه گردانهای اصلی به درباریان و از آنجا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آنرا با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می‌نمایند. همسر عزیز، که از مکر زنان حيله‌گر مصر، آگاه شد، نخست ناراحت گشت سپس چاره‌ای اندیشید و آن این بود که از آنها به یک مجلس میهمانی دعوت کند و بساط پر تجمّل با پشتیهای گرانقیمت برای آنها فراهم سازد، و بدست هر کدام چاقوئی برای بریدن میوه دهد (اما چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه‌ها!) (فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن و اعتدت لهن متکا و آتت کل واحدة منهن سکینا).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۵

و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی‌برد، و از رسوائی گذشته‌اش درسی نگرفت.

سپس به یوسف دستور داد که در آن مجلس، گام بگذارد تا زنان سرزنشگر، با دیدن جمال او. وی را در این عشقش ملامت نکنند (وقالت اخرج علیهن). تعبیر به اخرج علیهن (بیرون بیا) به جای ادخل (داخل شو) این معنی را می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه در یک اطاق درونی که احتمالا محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد!

اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند، و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که از پشت ابرناگهان ظاهر شود و چشمها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان‌واله و حیران شدند که دست از پا و ترنج از دست، نمی‌شناختند («آنها بهنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق العاده شمردند») (فلما راینها اکبرنه).

«و آنچنان از خود بی خود شدند که (بجای ترنج) دستها را بریدند» (و قطعن ایدیهن).

و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است (و قلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۶

در اینکه زنان مصر در این هنگام، چه اندازه دستهای خود را بریدند در میان مفسران گفتگو است، بعضی آنرا به صورتهای مبالغه آمیز نقل کرده اند، ولی آنچه از قرآن استفاده می شود این است که اجمالا دستهای خود را مجروح ساختند.

در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دستهای مجروح که از آن خون می چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه ای بی روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند. او از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می کردید» (قالت فذلکن الذی لمتنی فیه).

همسر عزیز گویا می خواست به آنها بگوید شما که با یکبار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دستها را بریدید و محو جمال او شدید و به ثنا خوانیش برخاستید، چگونه مرا ملامت می کنید که صبح و شام با او می نشینم و بر می خیزم؟.

همسر عزیز که از موفقیت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود یکبارہ تمام پرده ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت: «آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن داری کرد» (و لقد راودته عن نفسه فاستعصم).

سپس بی آنکه از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند، و یا لا اقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی پروائی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحا اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را که من فرمان می دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد بطور قطع به زندان خواهد افتاد» (و لئن لم یفعل ما امره لیسجنن).

نه تنها به زندانش می‌افکنم بلکه در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۷

(و لیکونا من الصاغرین).

طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش به جمله و استغفری لذنبک (از گناهات استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوائی را به این مرحله بکشد، و اصولاً در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان همانگونه که گفتیم این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده‌اند و آن اینکه گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند، و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن یک‌نوع سخن گفتند:

یکی گفت ای جوان! اینهمه خویشتن‌داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دل‌داده، ترحم نمی‌کنی؟ مگر تو این جمال دل‌آرای خیره‌کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل‌نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبائی لذت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟!.

دومی گفت گیرم که از زیبائی و عشق چیزی نمی‌فهمی، ولی آیا نمی‌دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را بدست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود؟ و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟.

سومی گفت، گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش‌داری، و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی‌دانی که او زن انتقام‌جوی خطرناکی است؟ و وسائل انتقام‌جوئی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهائی نمی‌اندیشی؟!.

تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو، و وسوسه‌های این زنان آلوده که اکنون نقش دلالی را بازی می‌کنند، از سوئی دیگر یک لحظه بحرانی

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۸

شدید برای یوسف فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود، و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با شجاعت و شهامت، تصمیم خود را

گرفت و بی آنکه با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: بار الهها، پروردگارا! زندان با آنهمه سختیهایش در نظر من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند (قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه).

سپس از آنجا که می دانست در همه حال، مخصوصاً در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، پروردگارا اگر کلید و مکر و نقشه های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود (و ان لا تصرف عنی کیده ن اصب الیهن و اکن من الجاهلین).

خداوند! من به خاطر رعایت فرمان تو، و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک، و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می کند و دامانم را آلوده می سازد پشت پا می زنم.

خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفز تا بر این وسوسه های شیطانی پیروز گردم.

و از آنجا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کننده گان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنهانگذاشت و لطف حق بیاریش شتافت، آنچنان که قرآن می گوید: پروردگارش این دعای خالصانه او را اجابت کرد (فاستجاب له ربه).

و مکر و نقشه آنها را از او بگردانید (فصرف عنه کیده ن).

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۹۹

چرا که او شنوا است و دانا است (انه هوا السميع العليم).

هم نیایشهای بندگان را می شنود و هم از اسرار درون آنها آگاه است، و هم راه حل مشکل آنها را می داند.

#### نکته ها :

۱ - همانگونه که دیدیم همسر عزیز و زنان مصر برای رسیدن به مقصود خود از امور مختلف استفاده کردند: اظهار عشق و علاقه شدید تسلیم محض، و سپس تطمیع، و بعد از آن تهدید. و یا به تعبیر دیگر توسل به شهوت و زور و سپس زور.

و اینها اصول متحد المال است که همه خود کامگان و طاغوتها در هر عصر و

زمانی به آن متوسل می‌شدند. حتی خود ما مکرر دیده‌ایم که آنها برای تسلیم ساختن مردان حق در آغاز یک جلسه نرمش فوق‌العاده و روی خوش نشان می‌دهند، و از طریق تطمیع و انواع کمک‌ها وارد می‌شوند، و در آخر همان جلسه به شدیدترین تهدیدها توسل می‌جویند. و هیچ ملاحظه نمی‌کنند که این تناقض گوئی آنهم در یک مجلس تا چه حد زشت و زننده و در خور تحقیر و انواع سرزنش‌هاست.

دلیل آنهم روشن است آنها هدفشان را می‌جویند، وسیله برای آنان مهم نیست، و یا به تعبیر دیگر برای رسیدن به هدف استفاده از هر وسیله‌ای را مجاز می‌شمرند.

در این وسط افراد ضعیف و کم‌رشد در مراحل نخستین، یا آخرین مرحله تسلیم می‌شوند و برای همیشه به دامنشان گرفتار می‌گردند، اما اولیای حق با شجاعت و شهامتی که در پرتو نور ایمان یافته‌اند همه این مراحل را پشت سر گذارده و سازش ناپذیری خود را با قاطعیت هر چه تمام‌تر نشان می‌دهند، و تا سر حد مرگ پیش می‌روند، و عاقبت آنهم پیروزی است، پیروزی خودشان و مکتبشان و یا حداقل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۰

پیروزی مکتب.

۲ - بسیاری از کسانی که مانند زنان هوسباز مصر هنگامی که در کنار گودنشسته‌اند خود را پاک و پاکیزه نشان می‌دهند، و لاف تقوا و پارسائی می‌زنند و آلودگانی همچون همسر عزیز را در ضلال مبین می‌بینند. اما هنگامی که پایشان به وسط گود کشیده شد در همان ضربه اول از پا در می‌آیند و عملاً ثابت می‌کنند که تمام آنچه می‌گفتند حرفی بیش نبوده، اگر همسر عزیز پس از سالها نشست و برخاست با یوسف گرفتار عشق او شد آنها در همان مجلس اول به چنین سرنوشتی گرفتار شدند و به جای ترنج دسته‌های خویش را بریدند!

۳ - در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود، و یا برای تبرئه یک گناهکار.

ولی با توجه به اینکه یوسف ظاهراً برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خدمت کند ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد و به

بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت. به خصوص اینکه گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخراج علیهن) نشان می‌دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود بلکه در اطاق مجاور که محل غذا و میوه‌ها مانند آن بوده است قرار داشته است.

۴ - جمله یدعوننی الیه (این زنان مرا به آن دعوت می‌کنند)

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۱

و کیدهن (نقشه این زنان...) به خوبی نشان می‌دهد که بعد از ماجرای بریدن دستها و دلباختگی زنان هوسباز مصر نسبت به یوسف آنها هم به نوبه خود وارد میدان شدند و از یوسف دعوت کردند که تسلیم آنها و یا تسلیم همسر عزیز مصر شود و او هم دست رد به سینه همه آنها گذاشت، این نشان می‌دهد که همسر عزیز در این گناه تنها نبود و «شریک جرم» هائی داشت

۵ - به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاهها می‌کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می‌گوید پروردگارا اگر نقشه‌های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من!

این حالت وابستگی مطلق به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد سبب می‌شود که از الطاف خفی او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود.

اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر. در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می‌خوانیم: سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله: امام عادل، و شاب نشا فی عبادة الله عز و جل، و رجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی يعود الیه، و رجلان کانا فی طاعة الله عز و جل فاجتمعا علی ذلک و تفرقا، و رجل ذکر الله عز و جل خالیا ففاضت عیناه، و رجل دعت امرأة ذات حسن و جمال فقال انی اخاف الله تعالی، و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم



شماله ما تصدق بیمینه!:

هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه عرش خود قرار می دهد آن روز که سایه ای جز سایه او نیست:

پیشوای دادگر.

و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته.

و کسی که قلب او به مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می شود در فکر آن است تا به آن باز گردد.

و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحدان کار می کنند و به هنگام جدانشدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است.

و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسئولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می شود.

و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را به سوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا ترسانم.

و کسی که کمک به نیازمندان می کند و صدقه خود را مخفی می دارد آنچنان که دست چپ او از صدقه ای که با دست راست داده باخبر نشود!.

بعد

↑ فترت

قبل